

چکیده

یکی از مباحثی که در میان جامعه مسلمین از دیرباز مطرح بوده است، ذکر نام امام علی (علیه السلام) در قرآن است. آنچه میان علمای شیعه مسلم است وجود آیات فراوانی پیرامون امامت در قرآن است. اما در باره اینکه نام امام علی علیه السلام به صراحت ذکر شده یا نه؟ سه نظر در میان علمای شیعه مطرح است:

۱- نام امام علی (ع) در قرآن نازل شده بر پیامبر (ص) وجود داشته ولی از قرآن‌های موجود فعلی حذف شده است. پرچم دار این قول محدث نوری است که دلایل عقلی و نقلی فراوانی بر رد این نظریه ارائه شده است.

۲- نام امام علی (ع) در قرآن ذکر شده و وجود هم دارد (در دو جا) ولی فهم و یافتن آن در خور فهم مردم متفاوت است و صاحبان عقل و خرد می توانند آن را بیابند.

۳- نام امام علی (ع) به صراحت در قرآن ذکر نشده است. اگر چه آیات فراوانی به طور غیر صریح دلالت بر امامت دارد.

مدافعین این نظریه که اکثر علمای شیعه هستند، ناچارند به این سوال پاسخ دهند که حکمت این که نام امام (ع) به طور صریح در قرآن ذکر نشده، چیست؟

از میان تمام پاسخ‌هایی که به این سؤال داده شده است، تنها آزمون امت را می توان به عنوان حکمت عدم ذکر نام امام علی علیه السلام پذیرفت. و این پاسخ را هم به نوعی می توان به همان نظر دوم برگرداند.

کلید واژه: امام علی علیه السلام، ذکر نام امام علی علیه السلام در قرآن، امامت در قرآن.

همه علمای شیعه پذیرفته اند که آیات مختلفی در شأن حضرت نازل شده و برخی از این آیات بر امامت و ولایت آن حضرت دلالت دارد. اما پیرامون این موضوع که آیا نام امام علی (ع) به صراحت در قرآن ذکر شده یا نه؟! میان علمای شیعه سه نظر عمده وجود دارد که ابتدا سه نظر را ذکر می‌کنیم، سپس به بیان مفصل ادله‌ی هر قول و نقد و بررسی آن می‌پردازیم:

۱- نام امام علی (ع) در قرآن نازل شده بر پیامبر (ص) وجود داشته، ولی از قرآن‌های موجود فعلی حذف شده است.

۲- نام امام علی (ع) در قرآن ذکر شده و وجود هم دارد (در دو جا) ولی فهم و یافتن آن در خور فهم مردم متفاوت است و صاحبان عقل و خرد می‌توانند آن را بیابند.

۳- نام امام علی (ع) به صراحت در قرآن ذکر نشده است.

۱- نقد و بررسی قول اول:

عده ای معتقدند که نام امام علی (ع) در قرآن نازل شده بر پیامبر (ص) وجود داشته است ولی بعداً آن را حذف کرده‌اند. **پرچمداران این قول مرحوم محدث نوری وسید نعمت الله جزایری هستند.**

محدث نوری در کتاب فصل الخطاب می‌نویسد: « خداوند نام جانشینان آخرین پیامبر خود و نیز نام دختر پیامبر، صدیقه طاهره را با برخی از صفات و ویژگی‌های آنان در تمام کتاب‌های پیشین ذکر کرده است. اکنون چگونه می‌شود که نام آنان را در قرآن که بر تمام کتاب‌های پیشین سیطره و حاکمیت دارد و باید تا روز واپسین به آن تمسک شود، فرو گذاشته باشد؟ بنابراین نام آنان در قرآن بوده لیکن با تحریف ساقط شده است. (نوری، فصل الخطاب ص ۱۸۳)»

آقای استادی هدف محدث نوری از نوشتن کتاب فصل الخطاب را این‌گونه بیان می‌کند: « برخی از علمای هند خدمت حاجی نوری رسیده و گفته‌اند: در هند، در بحث‌های میان شیعه و سنی، روی این مطلب، تأکید فراوان می‌شود که اگر علی (ع) جانشین بلافصل رسول خداست. پس چرا نام او در قرآن، در آیاتی که گفته می‌شود درباره امامت است، یاد نشده است. مرحوم نوری برای پاسخ گفتن به اهل تسنن، به فکر می‌افتد که با نقل و جمع آوری روایات، اثبات کند که مثلاً نام علی (ع) در اصل آیات نازل شده، بوده و هنگام گردآوری آیات، آن را انداخته‌اند و نباید اهل تسنن بگویند که نام علی (ع) در قرآن نازل شده به رسول خدا نبوده است.» (استادی، ۱۳۸۳، ص ۱۲)

به نظر می‌رسد محدث نوری برای اثبات این سخن، خواسته یا ناخواسته صیانت و تحریف ناپذیری قرآن را زیر سؤال برده است زیرا معنی حرفشان اینست آیاتی در قرآن وجود داشته ولی حذف شده است و این همان تحریف قرآن است. همین موضوع باعث شده علمای شیعه به شدت به ایشان اعتراض کنند و در نقد نظرانشان کتب فراوانی تألیف نمایند^۱ چنانچه چهار دلیل اصلی علما بر رد این نظریه را ذکر می‌کنیم.

۱- آیات قرآن: از جمله آیاتی که بر سلامت قرآن از تحریف و هرگونه حذف و اضافه ای دلالت می‌کنند عبارت‌اند از:

الف) «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (حجر، ۹)؛ (ما قرآن را نازل کردیم؛ و ما بطور قطع نگهدار آنیم).

قرآن با این کلام مؤکد، از یک سو، دخالت نیرویی دیگر را در نزول قرآن نفی می‌کند و آن را صرفاً به خدا انتساب می‌دهد و، از سوی دیگر، بر عظمت قرآن و سلامت آن از هر نوع دست‌بردی در حین نزول تأکید می‌ورزد.

حفظ قرآن در این آیه به صورت مطلق و بدون هیچ قیدی بیان شده است؛ بنابراین شامل حفظ آن از هر نوع تحریفی (اسقاط، تغییر و ...) می‌شود؛ و این بهترین وجه حفظ قرآن است که خداوند برای آن ضمانت قطعی کرده است. طبق دلالت این آیه نمی‌تواند چیزی (مثل نام امام علی (ع)) از قرآن کم شده باشد.

ب) «... وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ* لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» (فصلت، ۴۱-۴۲)؛ (... و این کتابی است قطعاً شکست ناپذیر (۴۱) که هیچ گونه باطلی، نه از پیش رو و نه از پشت سر، به سراغ آن نمی‌آید؛ چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است!)

بدون تردید مقصود از واژه‌ی «ذکر» و «کتاب» در این دو آیه، «قرآن مجید» است که به سه وصف (عزیز) (شکست ناپذیر)، لا یأتیه الباطل (باطل به آن راه نمی‌یابد) و تنزیل من حکیم حمید (نازل شده از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش) توصیف شده است. که همه دلالت بر عدم تغییر و تحریف قرآن می‌کند.

^۱ - کشف الارتباب، شیخ محمود معرب تهرانی. ۲- تعلیقه علامه شعرانی بر فصل الخطاب. ۳- برهان روشن، حاج میرزا مهدی بروجردی. ۴- رساله فی حفظ الکتاب الشریف عن شبهة القول بالتحریف، سید محمد حسین شهرستانی. ۵- رساله آلاء الرحیم، شیخ عبد الرحیم تبریزی. ۶- فصل الخطاب فی عدم تحریف کتاب رب الارباب، آیت الله حسن زاده آملی. ۷- افسانه تحریف، مهدوی فخر کرمانی. ۸- اُکذوبه تحریف القرآن، رسول جعفریان. ۹- التحقیق فی نفی التحریف، سید علی حسینی میلانی. ۱۰- صیانه القرآن من التحریف، محمد هادی معرفت. ۱۱- تحریف ناپذیری قرآن، فتح الله نجارزادگان و...

مجموع تعابیر این دو آیه روشن می‌کند که صیانت قرآن از هر نوع تغییر و تحریفی، هم از درون، به لحاظ عزیز بودن و نفوذ ناپذیری، و هم از برون، به دلیل نگهبانی خداوند، تضمین شده است. بنابراین امکان ندارد نام حضرت از قرآن حذف شده باشد.

البته آیاتی دیگر هم بر عدم تحریف قرآن استدلال شده است که به همین دو آیه اکتفا می‌کنیم.

۲- روایات:

الف) احادیث ثقلین، که نزد فریقین متواترند،^۱ (میر حسین حامد، عبقات الانوار، ج ۱ و ۲) تمسک به قرآن و عترت را واجب می‌دانند. اگر قرآن تحریف شده باشد، هدایت کننده نیست و نباید به آن تمسک جست، لیکن این احادیث تمسک به قرآن را تا ابد واجب و ضروری می‌دانند، پس پندار تحریف قرآن باطل است.

ب) احادیث متعدد از اهل بیت علیهم السلام که با صراحت یا با اشاره بر سلامت قرآن از تحریف دلالت دارند؛ از جمله حدیثی در «اصل»^۲ حسین بن عثمان از امام صادق علیه السلام نقل شده است که حضرت می‌فرماید:

ما بین الدفتین قرآن^۳؛ آنچه که بین دو جلد قرار دارد قرآن است [بدون کم و زیاده].

و بخشی از نامه‌ی امام باقر علیه السلام که به یکی از یاران خود به نام سعد الخیر چنین می‌نگارند:
... و کان من نبذهم الكتاب أن أقاموا حروفه و حروفوا حدوده؛^۴ از جمله بی‌اعتنایی آنان به قرآن این است که الفاظ قرآن را به پاداشتند، ولی حدود و معارفش را تحریف کردند.

عبارت امام صراحت دارد که در الفاظ قرآن تحریفی صورت نگرفته؛ چون می‌فرماید الفاظ قرآن را به پاداشتند [کنایه از این که حفظ کردند] هر چند آنان احکام قرآن را تغییر دادند و دستوراتش را تباه ساختند.

۱- میر حسین حامد، عبقات الانوار، ج ۱ و ۲ و نیز ر. ک: حسین راضی، الهوامش التحقیقیة لکتاب المراجعات، و عبد الحسین شرف الدین، المجمع العالمی لاهل البیت، ص ۳۲۷.

۲- استاد معرفت درباره‌ی این حدیث می‌گوید: «اصل» اصطلاحی در عرف حدیث پژوهان شیعی است و به نوشته‌ای گویند که از کتابی دیگر گرفته نشده و نویسنده آن را بدون واسطه از معصوم فراهم کرده باشد. برای توضیح بیش تر ر. ک: مقدمه المعجم المفهرس لالفاظ احادیث بحار الانوار، ص ۴۶.

۳- کتاب الاصول الستة عشر

۴- محمد بن یعقوب کلینی، الکافی: ج ۸، ص ۵۳، ح ۱۶. این حدیث با سند صحیح آورده شده است؛ نیز ر. ک: محمد بن ایوب الضریس (از دانشمندان اهل سنت، م. ۲۹۴ ق.)، فضائل القرآن، تحقیق غزوه بدیر، ص ۲۶-۲۷. وی با دو سند از ابن مسعود چنین نقل می‌کند: «... پس از شما زمانی خواهد رسید که در آن حروف قرآن حفظ می‌شود، لیکن حدود آن تباه می‌گردد».

و نیز احادیثی دیگر که به خاطر رعایت اختصار از ذکرشان خودداری می‌شود.

۳- شواهد تاریخی: در این دلیل به عنایت ویژه‌ی مسلمانان در تمام ابعاد جمع‌آوری، حفظ، ضبط قرائت و نگارش قرآن، و انس بی‌پایان و قداستی که این کتاب از همان اوان نزول در ژرفای جانشان داشته و حساسیت فوق‌العاده‌ای که آنان نسبت به کوچک‌ترین تغییر در این زمینه از خود نشان می‌دادند، تأکید می‌شود. این عنایت ویژه هر نوع تردیدی را درباره‌ی تحریف قرآن می‌زداید

۴- دلایل عقلی: در این دلیل با پیوند چند مقدمه به شرح زیر، سلامت قرآن از تحریف اثبات می‌شود:

الف) خداوند حکیم قرآن را برای هدایت بشر فرستاد؛

ب) این کتاب آخرین کتاب آسمانی و آورنده‌ی آن نیز آخرین فرستاده‌ی خداست؛

ج) اگر این کتاب تحریف شده باشد، کتاب آسمانی دیگر و یا پیامبری دیگر راه درست را به مردم نشان نخواهد داد و در این صورت مردم به بیراهه می‌روند، بدون آن که تقصیری متوجه آنان باشد؛

د) این گمراهی با ساحت اقدس پروردگار جهان ناسازگار، و مخالف حکمت الهی در هدایت بشریت است.

نتیجه پس قرآن باید از هر نوع تغییر و تحریفی مصون باشد (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ص ۳۱۵)

بنابراین با توجه به ادله ذکر شده جایی برای تحریف قرآن وجود ندارد که بگوییم نام امام علی (ع) از قرآن‌های موجود حذف شده است.

۲- نقد و بررسی قول دوم:

قائلین به این قول معتقدند نام امام علی (ع) دو بار به صراحت در قرآن آمده است و مراد از واژه علی در دو آیه زیر اسم امام علی (ع) است:

وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا (مریم، ۵۰)

وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ (زخرف، ۴)

اما استدلال بر آیه اول: اگر این آیه را ضمیمه کنیم به آیه ۸۴ سوره شعراء که حضرت ابراهیم (ع) می فرماید: « وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ » که هردو در ضمن داستان حضرت ابراهیم (ع) آمده است می توان این معنی را برداشت کرد که مراد از علیا امام علی (ع) است.

درواقع حضرت براهیم از خداوند درخواست می کنند که از نسل من در میان آیندگان لسان صدق قرار بده. خداوند نیز در خواست ایشان را اجابت نموده و این لسان صدق را امام علی (ع) قرار داد.

مؤید اول این قول در دعای ندبه آمده است: «بَعْضٌ أَتَّخَذَتْهُ لِنَفْسِكَ خَلِيلًا وَ سَأَلْتُكَ لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرَةِ فَأَجَبْتَهُ وَ جَعَلْتَ ذَلِكَ عَلِيًّا» (مجلسی، ۱۴۰۳، ۹۹، ۱۰۵؛ ابن طاووس، ۱، ۲۹۵).

مدافعین این قول می گویند: علیا در این جا به معنی بلند مرتبه نیست بلکه اسم امام علی (ع) مراد است.

مؤید دیگر این قول روایاتی است که در تفاسیر نورالثقلین، علی بن ابراهیم قمی، الفرقان، البرهان و... در ذیل همین آیه آمده است: «فلما اعتزلهم یعنی ابراهیم علیه السلام و ما یعبُدون من دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ كَلَّمَا جَعَلْنَا نَبِيًّا وَ وَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا یعنی لإبراهیم و اسحق و یعقوب من رحمتنا رسول الله صلی الله علیه و آله وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا یعنی أمير المؤمنين صلوات الله علیه حدثني بذلك أبي عن الحسن بن علي العسكري عليه السلام»^۱. (علی بن ابراهیم قمی، ۱۳۶۳، ۲، ۵۱)

در تفسیر برهان نیز روایات فراوانی در تأیید این قول آمده است:

۶۸۸۸ / «۱» - ابن بابویه، قال: حدثني علي بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق، قال: حدثنا حمزة بن القاسم العلوي العباسي، قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مالك الكوفي الفزاري، قال: حدثنا محمد بن الحسين بن زيد الزيات، قال: حدثنا محمد بن زياد الأزدي، عن المفضل بن عمر، عن الصادق جعفر بن محمد (عليهما السلام) - و ذكر الحديث فيما ابتلى إبراهيم ربه بكلمات - فقال (عليه السلام) فيما ذكر: «ثم العزلة عن أهل البيت و العشيرة مضمن معناه

.... ثم الحكم و الانتماء إلى الصالحين في قوله: رَبُّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ یعنی بالصالحين الذين لا يحكمون إلا بحكم الله عز و جل، و لا يحكمون بالآراء و المقاييس حتى يشهد له من يكون بعده من الحجج بالصدق، بيان ذلك في قوله: وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ أراد في هذه الامة الفاضلة، فَأَجَابَهُ اللهُ، وَ

^۱ - مراجعه شود به تفاسیر دیگر: بحرانی، ۱۴۱۶، ۱۸، ۳۳۸؛ عروسی حویزی، ۱۴۱۵، ۳، ۳۴۰؛

جعل له و لغيره من أنبيائه لسان صدق في الآخرين، و هو علي بن أبي طالب (عليه السلام)، و ذلك قوله عز و جل وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا.

٦٨٨٩ / «٢» - ابن بابويه، قال: حدثني أبي و محمد بن الحسن (رضى الله عنهما) قالوا: حدثنا سعد بن عبد الله، عن يعقوب بن يزيد، عن محمد بن أبي عمير، عن هشام بن سالم، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، قال: «كان أبو إبراهيم منجما لنمرود بن كنعان، و كان نمرود لا يصدر إلا عن رأيه، ...

... لما تحرك أتمه كما كانت تأتيه، و صنعت كما كانت تصنع، فلما أرادت الانصراف أخذ بثوبها، فقالت له:

مالك؟ فقال لها: اذهبي بي معك، فقالت له: حتى استأمر أباك، فلم يزل إبراهيم (عليه السلام) في الغيبة مخفيا لشخصه، كاتما لأمره حتى ظهر فصدع بأمر الله تعالى ذكره، و أظهر الله تعالى قدرته فيه، ثم غاب (عليه السلام) الغيبة الثانية، و ذلك حين نفاه الطاغوت عن المصر، فقال: وَ اعْتَزَلْكُمْ وَ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ ادْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا قَالَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرَهُ فَلَمَّا اعْتَزَلْتَهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ كُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا* وَ وَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا يَعْنِي بِهِ عَلِي بن أبي طالب (عليه السلام)، لأن إبراهيم (عليه السلام) كان قد دعا الله عز و جل أن يجعل له لسان صدق في الآخرين، فجعل الله تبارك و تعالى له و لإسحاق و يعقوب لسان صدق عليا، فأخبر علي (عليه السلام) بأن القائم (عليه السلام) هو الحادي عشر من ولده، و أنه المهدي الذي يملأ الأرض قسطا و عدلا كما ملئت جورا و ظلما، و أنه تكون له غيبة و حيرة يضل فيها أقوام، و يهتدى فيها آخرون، و أن هذا كائن كما هو مخلوق».

٦٨٩٣ / «٦» - محمد بن العباس، قال: حدثنا أحمد بن القاسم، قال: حدثنا أحمد بن محمد السيارى، عن يونس بن عبد الرحمن، قال: قلت لأبي الحسن الرضا (عليه السلام): **إن قوما طالبوني باسم أمير المؤمنين (عليه السلام) في كتاب الله عز و جل، فقلت لهم: من قوله تعالى وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا. فقال: صدقت، هو هكذا.**

٦٨٩٤ / «٧» - ابن شهر آشوب: عن أبي بصير، عن الصادق (عليه السلام)، في خبر: «أن إبراهيم (عليه السلام) كان قد دعا الله أن يجعل له لسان صدق في الآخرين، فقال الله تعالى: وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ كُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا* وَ وَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا يَعْنِي عَلِي بن أبي طالب (عليه السلام)»

١. (بحراني، ١٤١٦، ٣، ٧١٦-٧١٩)

١ - این روایات در تفاسیر دیگر نیز آمده از جمله: قمی مشهدی، ١٣٦٨، ٨، ٢٣٢؛ حسینی استر آبادی، ١٤٠٩، ٢٩ و....

البته روایات دیگری نیز در تأیید این قول هست که ما به همین مقدار اکتفا می کنیم همان طور که در روایت می بینید مراد از لسان صدق را امام علی علیه السلام می داند.

استدلال بر آیه دوم: وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ (زخرف، ۴)

مؤید اول را می توان در دعای ندبه دید که آمده: «يَا أَبْنَ مَنْ هُوَ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَى اللَّهِ عَلِيٌّ حَكِيمٌ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ۹۹، ۱۰۸).

مؤید دیگر هم روایات فراوانی که در تفاسیر ذکر شده است. که چند نمونه را در این جا بیان می کنیم:

قال قوله تعالى: وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ یعنی أمير المؤمنين (عليه السلام) مكتوب في الفاتحة، في قوله تعالى: اهدنا الصراط المستقيم «(فاتحه، ۶) قال أبو عبد الله (عليه السلام): «هو أمير المؤمنين (صلوات الله عليه)».

۹۵۶۵/ «۲» - علی بن ابراهیم: حدثنی ابي، عن حماد، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، في قوله تعالى: الصراط المستقيم (فاتحه، ۶)، قال: «هو أمير المؤمنين (صلوات الله عليه) و معرفته، و الدليل علی أنه أمير المؤمنين قوله تعالى: وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ».

۹۵۶۶/ «۳» - محمد بن العباس: عن أحمد بن إدريس، عن عبد الله بن محمد بن عيسى، عن موسى بن القاسم، عن محمد بن علي بن جعفر، قال: سمعت الرضا (عليه السلام) و هو يقول: «قال أبو عبد الله (عليه السلام)، و قد تلا هذه الآية: وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ، قال: علی بن ابي طالب (عليه السلام)».

۹۵۶۷/ «۴» - وروی عنه أنه (عليه السلام) سئل: أين ذكر علی بن ابي طالب (عليه السلام) في أم الكتاب؟ فقال: «في قوله سبحانه و تعالى: اهدنا الصراط المستقيم و هو علی (عليه السلام)».

۹۵۶۸/ «۵» - وعنه، قال: حدثنا أحمد بن محمد النوفلي، عن محمد بن حماد الشاشي، عن الحسين بن أسد الطفاوي، عن علي بن إسماعيل الميثمي، عن عباس الصائغ، عن سعد الإسكاف، عن الأصبغ بن نباتة، قال: خرجنا مع أمير المؤمنين (عليه السلام) حتى انتهينا إلى صعصعة بن صوحان (رحمه الله)، فإذا هو على فراشه، فلما رأى عليا (عليه السلام) خف له، فقال له (صلوات الله عليه): «لا تتخذن زيارتنا فخرا على قومك». قال: لا يا أمير المؤمنين، و لكن ذخرا و أجرا، فقال له: «و الله ما كنت علمتك إلا خفيف المؤنة، كثير المعونة». فقال صعصعة: و أنت و الله - يا أمير المؤمنين - ما علمتك إلا أنك بالله لعليم، و أن الله في عينك لعظيم، و أنك في كتاب الله لعلی حکیم، و أنك بالمؤمنين لرؤوف رحيم.

۹۵۷۰ / (۷) - الشيخ في (التهذيب): عن الحسين بن الحسن الحسيني، قال: حدثنا محمد بن موسى الهمداني، قال: حدثنا علي بن حسان الواسطي، قال: حدثنا علي بن الحسين العبدی، قال: سمعت أبا عبد الله الصادق (عليه السلام) و ذكر فضل يوم الغدير و الدعاء فيه، إلى أن قال في الدعاء: «فاشهد يا إلهي أنه الإمام الهادي المرشد الرشيد، علي أمير المؤمنين، الذي ذكرته في كتابك، فقلت: وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ». (بحراني، ۱۴۱۶، ۴، ۸۴۵-۸۴۸)

روایات فراوان دیگری نیز در تفاسیر آمده که ما به ذکر همین مقدار از تفسیر البرهان اکتفا می کنیم.

نقد ها:

- ۱- اولین نقد بر این قول را می توان در تفسیر المیزان دید که علامه طباطبایی می فرماید این روایات از باب جری و تطبیق است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۸، ۸۶).
- ۲- در برخی روایات آمده که اسم امام علی (ع) در قرآن ذکر نشده است و این با این قول شما سازگار نیست.

پاسخ به نقدها: اولاً: روایات فراوان را بعید است بتوان حمل بر جری و تطبیق کرد

ثانیاً: بر فرض صحت روایتی که امام می فرماید نام امام علی علیه السلام ذکر نشده، باید گفت پاسخ امام متناسب با درک و فهم افراد است یعنی همان طور که امام صادق علیه السلام در معنی الله اکبر به سه نفر سه پاسخ متفاوت دادند و سپس فرمودند با مردم به اندازه فهمشان سخن بگوئید، در اینجا هم همین طور است. پاسخ ائمه به افراد مختلف پیرامون این سؤال متفاوت بوده، که می تواند با در نظر گرفتن اوضاع زمان ائمه و مقدار درک مخاطبان، وجه جمع بین روایات را متوجه شد. که این خود می تواند آزمونی برای امت و افراد نیز باشد.

بنابراین صاحبان خرد اگر انصاف داشته باشند می توانند نام امام علی علیه السلام را در قرآن بیابند.

نقد و بررسی ادله قول سوم:

اکثر علمای شیعه این قول را پذیرفته اند. و استدلال آن ها اینست که:

اولاً: اگر در قرآن نام امام علی ع به صراحت هست ییاورید؟ به عبارت دیگر ما در قرآن جایی ندیده ایم که نام حضرت به صراحت آمده باشد.

ثانیا: آیات فراوانی داریم که پیرامون امامت هست. یعنی آیات فراوانی بطور مسلم اشاره به مسأله امامت دارد بدون اینکه نام کسی را ببرد.

بنابراین اگرچه نام امام علی ع به صراحت نیامده ولی دلالت برخی آیات بر امامت ایشان واضح است و مورد اتفاق همه علمای شیعه است.

ثالثا: برخی روایات دلالت دارد که نام امام علی ع به صراحت در قرآن نیامده است. از جمله: ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام) سؤال کرد که دشمنان ما می گویند چرا نام ائمه در قرآن نیامده است؟ حضرت فرمودند: به آنان بگویند: [کلیات] نماز بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شد ولی (خدا) تعداد رکعات آن را (در قرآن) بیان نفرمود و آن حضرت جزئیات آن را برای مردم تفسیر فرمودند و هم چنین زکات بر آن حضرت نازل شد و ... (اصول کافی ج ۱ ص ۲۸۶) این روایات نیز مؤید همین نظر است.

اما مهم ترین نکته ای که مدافعان این نظر باید به آن پاسخ دهد اینست که حکمت اینکه نام امام (ع) به صراحت در قرآن نیامده چیست؟ و شاید نیافتن پاسخ درست و متقن برای این سؤال، موجب شده که محدث نوری نیز قول اول را مطرح کند.

ما چهار پاسخ مهم به این سوال را مطرح، و به نقد و بررسی هر کدام می پردازیم:

پاسخ اول: بنای قرآن همواره بر این است که مسایل را به صورت اصول کلی بیان کند و حتی الامکان وارد جزئیات نشود: که این خود، بنا به مصالح و حکمت هایی است که ذکر آن در وسع این مجال نیست؛ شاید خداوند تبارک و تعالی نمی خواسته است در چنین مسأله ای که بالاخره هوا و هوس ها دخالت میکند، مطلب به صورت صریح ذکر شود چرا که ممکن بود با توجیه و با بهانه هایی همچون اجتهاد و.... برای دستیابی به برخی مقاصد، حرمت کلام الهی شکسته گردد؛ همچنان که این امر در مورد سخنان پیامبر (ص) اتفاق افتاده است. مرحوم مطهری در کتاب امامت و رهبری میفرماید: «...اگر آیه ای هم به طور صریح در این خصوص وجود داشت، باز آن را توجیه میکردند. پیغمبر (ص) در گفتار خودش به طور صریح گفت: هذا علی مولاہ. دیگر از این صریح تر چه میخواهید؟! ولی خیلی فرق است میان گفتار پیغمبر (ص) با این صراحت را زمین زدن و آیه قرآن را با وجود کمال صراحت اسمی در آن، همان روز اول بعد از وفات پیغمبر (ص)، زمین زدن...».

البته پاسخی دیگر شبیه به این نیز بیان شده که: یکی دیگر از ویژگیهای قرآن، بیان تمامی مسایل گوناگون فقهی، اعتقادی، تاریخی و اخلاقی است: «... لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین» (انعام، ۵۹) و این ویژگی جامعیت، از مصادیق اعجاز قرآن است. قرآن کریم در جای دیگری میفرماید: «وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ

مَثَلٌ...» (اسراء، ۴۱) ما برای مردم در این قرآن از هر نمونه‌ای - چیزی - بیان کردیم از این رو قرآن، اصول کلی را بیان فرموده است اما تبیین جزئیات را به عهده پیامبر (ص) نهاده است. قرآن، در بسیاری موارد از کنایه، مجاز و استعاره نیز استفاده کرده است. به گفته علمای علم معانی و بلاغت به کنایه سخن گفتن، از تصریح بهتر و رساتر است بنابراین در جاهای مختلف به طور غیر صریح نام حضرت آمده است.

روایتی هم که در بالا از ابو بصیر نقل شد درست همین نکته را تایید می کند.

در پاسخ این جواب ها کافی است بگوییم:

اولا: نام زید در قرآن آمده آیا نام امام علی (ع) این مقدار اهمیت نداشته است؟ در حالی که همه علمای شیعه می گویند امامت اکمال دین است و اگر پیامبر ص در غدیر خم امام علی ع را معرفی نمی کردند رسالتشان کامل نمی شد. «مفسران شیعه ذیل آیه ۳ سوره مائده اهمیت بالای امامت را مطرح نموده اند» (مکارم شیرازی، ۴، ۲۵۶).

ثانیا: بسیاری از مسایل در قرآن آمده که مورد اختلاف، توجیهات و حتی بوجود آمدن فرقه های مختلفی شده است از جمله آیات کرسی و عرش (بقره، ۲۵۵) که فرقه مجسمه و مشبهه به آن تمسک جسته اند و یا آیات مربوط به قضا و قدر که محل بحث فراوان بین عشاعره و معتزله و شیعه است و... که اگر بخاطر اختلاف و بوجود آمدن فرقه های متفاوت بود نباید این آیات هم ذکر می شد.

ثالثا: به نظر نمی رسد موضوعی مهمتر از امامت باشد آن هم برای سال های زیاد که باید هدایت بشریت را به عهده بگیرند.

بله اگر مراد از این جواب این باشد که خداوند خودش خواسته برخی مسایل را بیان نکند صحیح است چنانکه از کلام امام صادق (ع) که فرمودند جزئیات نماز و... نیامده همین معنا باشد. به عبارت دیگر پاسخ امام صادق علیه السلام در این روایت بر اساس جدال احسن است یعنی آنچه که مورد قبول خصم است مقدمه برای احتجاج علیه او به کار رفته است چون آنان قبول دارند کلیات نماز و سایر احکام در قرآن آمده ولی شرح و تبیین جزئیات، شروط و قیود آنها به عهده پیامبر خداست، درباره نام ائمه و ولایت آنان نیز به همین شکل است. اگر راوی پرسش خود را ادامه می داد و از امام می پرسید: چرا خداوند این تبیین را به عهده پیامبرش گذاشته؟ پاسخ امام به گونه ای دیگر غیر از شکل جدال احسن، مطرح می شد.

پاسخ دوم: تدبیر خداوند در صیانت از قرآن:

دلیل دیگری که می توان به آن اشاره کرد این است که خداوند متعال وعده حفظ قرآن را با صراحت تمام اعلام کرده است؛ اما راه حفظ آن را نفرموده، می تواند از راه غیب باشد که دست و زبان هر تحریفگری را قطع کرده تا کسی قرآن را کم و کاست نکند و یا چیزی بر آن نیفزاید یا از راه علل و عوامل عادی، اگر نام علی(ع) و سایر ائمه(علیهم السلام) با صراحت تمام در قرآن می آمد، الفاظ قرآن را هم دستخوش تحریف کرده و از پذیرش ولایت امری آن امامان معصوم(علیهم صلوات الله) سر باز می زدند، لذا باید تدابیری گرفته می شد تا قرآن از تحریف در امان بماند و این خود تدبیری در جهت صیانت از قرآن بود.

پیرامون این جواب باید گفت اگر ذکر نام ائمه(علیهم السلام) برای هدایت بشر لازم بوده است، در این صورت علاوه بر این که لطف خداوند اقتضا دارد که هر چه برای هدایت بشر لازم است را بیان کند، نشانگر ضعف خداوند نیز خواهد بود. زیرا اگر بگوییم آمدن نام ائمه در قرآن لازم بوده ولی خداوند بخاطر عدم تحریف قرآن نیاورده این سؤال پیش می آید که آیا خداوند قدرت نداشت هم نام ائمه را ذکر کند و هم قرآن را صیانت کند؟.

پاسخ سوم: تدبیر خداوند در صیانت از ائمه(علیهم السلام):

بدون شک کسانی که برای غصب خلافت برنامه ریخته و برای خلع سلاح نهایی وارثان حقیقی آن، دست آنها را از اموال دنیایی که حق آنها بوده به بهانه های واهی خالی می کنند، هیچ بعید نبود که اگر نام آنها در قرآن تصریح می شد و هیچ راهی برای کنار زدن آنها اعم از تأویل آیه یا انطباق آن بر دیگری نداشتند خود آنها را از بین می بردند تا راه را برای رسیدن به هواهای نفسانی خود باز کنند.

در باره این پاسخ هم علاوه بر اشکالاتی که در پاسخ قبل بیان شد شواهد نشان میدهد که خداوند بارها جان ائمه را با روش های مختلف حفظ کرده است که اگر می خواست در اینجا هم حفظ می کرد.

پاسخ چهارم: آزمون امت: یکی از حکمتهای عدم تصریح نام ائمه در قرآن و واگذاشتن تبیین آیات در این زمینه به عهده پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم (و دیگر معصومان) به خاطر آزمون این امت بوده که در سرنوشت نسلها اثری مستقیم دارد.

برای توضیح این مطلب تذکر چند نکته ضروری است:

۱- آزمون خداوند از همه افراد بشر (به صورت فردی) و نیز تمام امتها (به صورت گروهی) قطعی است و آیاتی متعدّد از قرآن بر آن دلالت دارد.

۲- شیوه آزمون خداوند از افراد و امتهای متفاوت است، برخی را با گل خشکیده که در آن روح دمیده «: حجر، ۵» برخی را با ممنوعیت ماهی گیری در روز شنبه و فراوانی ماهی در آن روز در نهرها، « بقره، ۶۵؛ نساء، ۱۵۴؛ اعراف، ۱۶۳» امتی را با دستور به رفتن به سرزمینی غیر زراعی در کنار خانه‌ای سنگی « نهج البلاغه، خ ۱۹۲» (برای حج گزاردن)، افرادی را با ترس و گرسنگی و نقصان در دارایی‌ها و جانها « بقره، ۱۵۵» ... و بالاخره هر فردی و امتی را با امتحانهای گوناگون در سطوح مختلف و شیوه‌های متفاوت می‌آزماید.

۴- یکی از آزمون‌های الهی از این امت والته مهم‌ترین آن‌ها در چگونگی پیروی آنان از پیامبر خداست.

اولاً: حرمت و منزلت رسولش را به امت نمایاند، مانند این آیات که می‌فرماید:

... لا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ* إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ؛ « حجرات، ۲، ۳» «صدایتان را برتر از صدای پیامبر نکنید و با ایشان با صدای بلند مانند موقعی که با یکدیگر سخن بلند می‌گویید، سخن نگویند که اعمالتان نابود می‌شود و شما نمی‌دانید* آنان که صدایشان را نزد رسول خدا پایین می‌آورند کسانی‌اند که خداوند دلشان را با تقوا آزموده و برای آنان مغفرت و پاداش بزرگ قرار داده است».

ثانیاً: دستور محض از پیامبرش را صادر کرد و فرمود: ما كان لأهل المدينة و من حولهم من الأعراب أن يتخلفوا عن رسول الله و لا يرفعوا بأنفسهم عن نفسه... « توبه، ۱۲۰». «هرگز نباید اهل مدینه و اعرابی که در اطراف آن هستند از امر رسول خدا تخلف کرده و از وی روی برگردانند و بر میل خود رفتار کنند» بلکه قرآن، تسلیم قلبی و صادقانه پیامبر را نشانه وجود ایمان می‌داند و می‌فرماید: فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجاً مما قضيت و يسلموا تسليماً؛ « نساء، ۶۵» «پس چنین نیست، به پروردگارت سوگند که آنان ایمان ندارند مگر آنکه تو را در نزاعهای خود داور قرار دهند و بر آنچه که حکم کردی در دل خود احساس دلتنگی نکنند و تسلیم محض باشند» و باز آیاتی دیگر در این زمینه که پیروی مطلق و بدون هیچ قید و شرط از تمام اوامر و نواهی پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم را درخواست کرد و چنین فرمود: ... ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا...؛ « حشر، ۷» «پیامبر هر چه را به شما داد بپذیرید و هر آنچه شما را از آن بازداشت شما هم باز دارید» و...

از طرف دیگر اگر به آیاتی که پیرامون امتحان بشر در قرآن آمده مراجعه کنیم و به تفسیر و روایات تفسیری توجه شود ابعاد این مسأله روشن‌تر خواهد شد. بنابراین چند روایت را در این جا ذکر می‌کنیم:

در تفسیر برهان ذیل آیه اول سوره روم آمده:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * أَلَمْ يَنْتَهِبُوا آيَاتِنَا أَنْ يَسْبِغُوا بِهَا فِي الْيَوْمِ الْكَلِيمِ -

وعنه: عن عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن معمر بن خلاد، قال: سمعت أبا الحسن (عليه السلام) يقول: **الم** * أَلَمْ يَنْتَهِبُوا آيَاتِنَا أَنْ يَسْبِغُوا بِهَا فِي الْيَوْمِ الْكَلِيمِ، ثم قال لي: «ما الفتنة؟» قلت: جعلت فداك، الذي عندنا: الفتنة في الدين. قال: «يفتنون كما يفتن الذهب (٢)»، ثم يخلصون كما يخلص الذهب».

محمد بن العباس، قال: حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد، عن أحمد بن الحسين، عن أبيه، عن حصين بن مخارق، عن عبيد الله بن الحسين، عن أبيه، عن جده، عن الحسين بن علي، عن أبيه (صلوات الله عليهم أجمعين)، قال: «لما نزلت: **الم** * أَلَمْ يَنْتَهِبُوا آيَاتِنَا أَنْ يَسْبِغُوا بِهَا فِي الْيَوْمِ الْكَلِيمِ، قال: قلت: يا رسول الله، ما هذه الفتنة؟ قال: يا علي، إنك مبتلى بك، وإنك مخلص، فأعد للخصومة».

وعنه، قال: حدثنا جعفر بن محمد الحسنی، عن إدريس بن زياد، عن الحسن بن محبوب، عن عمرو بن ثابت، عن أبي جعفر (عليه السلام)، قال: قلت له: فسر لي قوله عز وجل لنبئهم (صلى الله عليه وآله): لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ (٢)، فقال: «إن رسول الله (صلى الله عليه وآله) كان حريصا على أن يكون علي بن أبي طالب (عليه السلام) من بعده على الناس، وكان عند الله خلاف ذلك» فقال: وعنى بذلك قوله عز وجل: **الم** * أَلَمْ يَنْتَهِبُوا آيَاتِنَا أَنْ يَسْبِغُوا بِهَا فِي الْيَوْمِ الْكَلِيمِ وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ، قال: «فرضي رسول الله (صلى الله عليه وآله) بأمر الله عز وجل».

وعنه، قال: حدثنا أحمد بن هود، عن إبراهيم بن إسحاق، عن عبد الله بن حماد، عن سماعة ابن مهران، قال: كان رسول الله (صلى الله عليه وآله) ذات ليلة في المسجد، فلما كان قرب الصبح، دخل أمير المؤمنين (عليه السلام)، فناده رسول الله (صلى الله عليه وآله)، فقال: «يا علي» قال: «ليبيك» قال: «هلم إلي» فلما دنا منه، قال: «يا علي، بت الليلة حيث تراني، وقد سألت ربي ألف حاجة فقضاها لي، وسألت لك مثلها فقضاها لي، وسألت ربي أن يجمع لك امتي من بعدى، فأبى علي ربي، فقال: **الم** * أَلَمْ يَنْتَهِبُوا آيَاتِنَا أَنْ يَسْبِغُوا بِهَا فِي الْيَوْمِ الْكَلِيمِ».

وعنه، قال: حدثنا محمد بن الحسين القبيطى، عن عيسى بن مهران، عن الحسن بن الحسين العرنى، عن علي بن أحمد بن حاتم، عن حسن بن عبد الواحد، عن حسن بن حسين بن يحيى، عن علي بن أسباط، عن السدي، في قوله عز وجل: **الم** * أَلَمْ يَنْتَهِبُوا آيَاتِنَا أَنْ يَسْبِغُوا بِهَا فِي الْيَوْمِ الْكَلِيمِ وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ، قال: «علي (عليه السلام) وأصحابه ولعلهم الكاذبين أعداؤه».

ابن شهر آشوب: عن أبي طالب الهروي، بإسناده عن علقمة، وأبي أيوب: أنه لما نزل: **الم** * أَلَمْ يَنْتَهِبُوا آيَاتِنَا أَنْ يَسْبِغُوا بِهَا فِي الْيَوْمِ الْكَلِيمِ، قال النبي (صلى الله عليه وآله) لعمار: «إنه سيكون من بعدى هنات (٢)، حتى يختلف السيف فيما بينهم،

و حتی یقتل بعضهم بعضا، و حتی یتبرأ بعضهم من بعض، فإذا رأيت ذلك فعليك بهذا الأصلع عن يميني: علي بن أبي طالب، فإن سلك الناس كلهم واديا فاسلك وادي علي و خل عن الناس.

يا عمار، إن عليا لا يردك عن هدى، و لا يردك في ردي «٣». يا عمار، طاعة علي طاعتي، و طاعتي طاعة الله.

محمد بن العباس، قال: حدثنا عبد العزيز بن يحيى، عن محمد بن زكريا، عن أيوب بن سليمان، عن محمد بن مروان، عن الكلبي، عن أبي صالح، عن ابن عباس قال: قوله عز و جل: أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ نزلت في عتبة و شيبه و الوليد بن عتبة، و هم الذين بارزوا عليا و حمزة و عبيدة، و نزلت فيهم: مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ* و مَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ، قال: في علي (عليه السلام) و صاحبيه.

و من طريق المخالفين: في قوله تعالى: الم* أَمْ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ، قال علي (عليه السلام): «قلت: يا رسول الله، ما هذه الفتنة؟ قال: يا علي بك، و إنك لمخاصم، فأعد للخصومة». و قال علي: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا «٤» نحن أولئك». (بحراني، ١٤١٦، ٤، ٣٠٣).

بنابراین به نظر می رسد با توجه به روایات بی شماری که در این زمینه (درحد تواتر معنوی) آمده است، و از طرف دیگر خالی بودن این پاسخ از اشکالات گذشته، می توان این را به عنوان پاسخ درستی برای سوال مورد بحث دانست.

حتی اشکال قدرت خداوند به اینکه هم نام حضرت را ذکر کند و هم امتحان باشد وارد نیست زیرا خود اصل ذکر نام ائمه وسیله امتحان است. به عبارتی دیگر اصلا بحث قدرت خداوند اینجا مطرح نیست زیرا خداوند طبق روایات، خودش خواسته است که عدم ذکر نام امام وسیله امتحانی برای امت باشد.

جمع بندی:

قول اول بطور قطع پذیرفته نیست.

اما قول دوم را به نوعی می توان به قول سوم برگرداند، به این طریق که ذکر نام امام علی (ع) در قرآن آمده است ولی انسان های منصف و عاقل می توانند آن را بیابند زیرا این وسیله آزمونی است برای امت اسلامی.

درباره قول سوم هم باید گفت تنها توجیهی که قابل قبول است اینست که علت عدم ذکر صریح نام ائمه در قرآن، آزمون امت است.

منابع:

۱. القرآن الکریم.
۲. استادى، رضا، ۱۳۸۳، آشنایى با تفاسیر، تهران، نشر قدس، چاپ دوم.
۳. بحرانی، هاشم بن سلیمان، ۱۴۱۶، البرهان فى تفسیر القرآن، تهران، بنیاد بعثت، اول.
۴. بحرانی، هاشم بن سلیمان، ۱۴۱۶، البرهان فى تفسیر القرآن، تهران، بنیاد بعثت، چ اول.
۵. جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۴، تفسیر موضوعی قرآن کریم، قم، نشر معارف، چ اول.
۶. جوادی آملی، عبد الله، ۱۳۸۸، قرآن در قرآن، تحقیق محمد محرابی، قم، اسراء، هشتم.
۷. حسینی استرآبادی، سید شرف الدین علی، ۱۴۰۹، تأویل الآیات الظاهرة، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین، قم، اول.
۸. طباطبایی، سید محمد حسین، ۱۴۱۷، المیزان فى تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۹. طبرسى، على الفضل ابن الحسين، ۱۳۷۲، مجمع البيان لعلوم القرآن، تهران، ناصر خسرو، چاپ سوم.
۱۰. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، ۱۴۱۵، تفسیر نورالثقلین، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، قم، انتشارات اسماعیلیان، چاپ چهارم.
۱۱. قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، ۱۳۶۸، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، اول.
۱۲. قمی، علی بن ابراهیم، ۱۳۶۳، تفسیر القمی، قم، دار الکتاب، سوم.
۱۳. مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۳، بحار الأنوار، مصحح: جمعی از محققان، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ دوم.
۱۴. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۸۳، آیات الولاية فى القرآن، قم، مدرسه الإمام علی بن أبی طالب ع، چاپ اول.
۱۵. نجارزادگان (محمدی)، فتح الله، ۱۳۸۳، تفسیر تطبیقی، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی، اول.
۱۶. نجارزادگان (محمدی)، فتح الله، ۱۳۸۴، تحریف ناپذیری قرآن (نچار زادگان)، تهران، مشعر، اول.
۱۷. نوری، حسین بن محمد تقی، ۱۲۹۸، فصل الخطاب فى تحریف الكتاب ربّ الارباب. ، چاپ سنگی [تهران].